



Research Article

The Possibility of Meaningful Life in Modern Metropolises with a focus on Modern Architecture

Hannaneh Parvin¹

Amir Abbas Alizamani²

Received: 11/07/2021

Accepted: 26/11/2021

Abstract

After the decline of positivism and the rise of values, the issue of the meaning of life found its way into philosophy as an independent problem. However, the meaning of life was a constant ordinary concern of man. Modern people often live in metropolises, and the meaning of life for them is affected by metropolitan structures. Accordingly, the pursuit of a meaning for the modern life should consider how humans are affected by such structures. In this paper, we turn to architecture as a major component of metropolitan life, which has tremendously transformed the appearance of cities. After an examination of developments and characteristics of three architectural elements—house, street, and glass—we grapple with the

1. MA, philosophy of religion, University of Tehran, Iran (corresponding author). hannaneh.parvin@gmail.com.

2. Associate professor, Department of Philosophy of Religion, University of Tehran, Iran. amir_alizamani@ut.ac.ir.

* Parvin, H. & Alizamani, A. A. (1400). The Possibility of Meaningful Life in Modern Metropolises with a focus on Modern Architecture. *Jornal of Naqd va Nazar* (Philosophy and Theology), 26(104), pp. 188-218. Doi: 10.22081/jpt.2021.61398.1855

* Copyright © 2021, Author (s). This is an open-access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International License (<http://creativecommons.org/licenses/by-nc/4.0/>) which permits copy and redistribute the material just in noncommercial usages, provided the original work is properly cited.

question: What characteristics does modern architecture have, and how do they affect the meaning of life? The method of our research is library and analytic. Our findings suggest that semantic elements of each component are extremely shared or belong to a shared ancestor. In this way, it turns out that modern architecture in metropolises tend to have similar properties, which direct challenges about the meaning of life at self-alienation, objectification, loneliness, superficiality, anxiety, and loss of safety.

Keywords

Modern architecture, metropolis, meaning of life, self-alienation.



مقاله پژوهشی

امکان زندگی معنادار در کلان‌شهرهای جدید با تأکید بر معماری مدرن

امیرعباس علی‌زمانی^۲

حنانه پروین^۱

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۸/۰۴

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۴/۲۰

چکیده

با سقوط تفکر پوزیتیویستی و اهمیت یافتن ارزش‌ها، بحث از معنای زندگی به عنوان موضوعی مستقل در فلسفه مطرح شده است؛ اما معنای زندگی همواره دغدغه روزمره انسان بوده است. زندگی روزمره انسان مدرن در کلان‌شهرها می‌گذرد و معنای زندگی برای او تحت تأثیر ساختارهای کلان‌شهر متحول می‌شود. بنابراین، جستجوی معنای زندگی مدرن باید چگونگی تأثیرپذیری انسان از ساختارهای کلان‌شهر را مورد توجه قرار دهد. در این مقاله به سراغ معماری، یکی از مؤلفه‌های مهم زندگی کلان‌شهری که چهره ظاهری شهرها را به شدت تحت تأثیر قرار داده رفته‌ایم تا با بررسی تحولات و ویژگی‌های سه عنصر معماری یعنی خانه، خیابان و شیشه، به سؤال «معماری مدرن دارای چه ویژگی‌هایی است و این ویژگی‌ها چگونه بر معنای زندگی تأثیر می‌گذارند؟» پاسخ دهیم. روش تحقیق منطبق بر روش کتابخانه‌ای و شیوه بحث، تحلیلی بوده است. یافته‌ها نشان دادند که عناصر معنایی ذیل هر مؤلفه، به‌غایت مشترک یا متعلق به نیای مشترکی هستند. به این ترتیب معلوم شد که معماری مدرن در کلان‌شهرها به طور کلی ویژگی‌های مشابهی دارد که چالش درباره معنای زندگی را بیش از هر چیز معطوف به از خودبیگانگی و شیء‌وارگی، تنهایی، درک سطحی و کم‌عمق، عدم آرامش و امنیت می‌کند.

کلیدواژه‌ها

معماری مدرن، کلان‌شهر، معنای زندگی، از خودبیگانگی.

۱. کارشناس ارشد فلسفه دین، دانشگاه تهران، تهران، ایران (نویسنده مسئول). hannaneh.parvin@gmail.com

۲. دانشیار گروه آموزشی فلسفه و کلام اسلامی (بخش فلسفه دین)، دانشگاه تهران، تهران، ایران. amir_alizamani@ut.ac.ir

* پروین، حنانه؛ علی‌زمانی، امیرعباس. (۱۴۰۰). امکان زندگی معنادار در کلان‌شهرهای جدید با تأکید بر معماری مدرن.

فصلنامه علمی - پژوهشی نقد و نظر، ۲۶(۱۰۴)، صص ۱۸۸-۲۱۸. Doi: 10.22081/jpt.2021.61398.1855

محیط کلان‌شهری که در آن زندگی می‌کنیم، فضایی با جنبه‌های گوناگون است که هر یک از مؤلفه‌های آن جنبه‌هایی از حیات درونی ما را می‌سازد که بررسی آنها گویای عناصر معنایی زندگی شهروند کلان‌شهر است.

زندگی ما متأثر از محیط اطرافمان است و ما نیز بر محیط اطراف تأثیر می‌گذاریم. اگرچه تمامی مفاهیم شهرنیااد نظیر روستا، شهر و کلان‌شهر، شامل جنبه‌های پیش‌گفته هستند، لیکن روستاها شامل مؤلفه‌های انگشت‌شمار و آشنایی از مظاهر زندگی هستند و به همین دلیل زندگی در آنها حسی آشنا تر و آهنگی موزون‌تر دارد و روند تغییرات در آنها کندتر است. شهرها نیز با حرکت در فرآیند مدرنیته تبدیل به کلان‌شهر شده یا می‌شوند. به این ترتیب کلان‌شهرها عرصه ظهور عناصر جدید، آشنایی‌زدایی، تنوع و تغییرات بزرگ مقیاس هستند که زندگی در آنها همراه با پیچیدگی‌های درونی بسیاری است که روحیات شهروندان را تحت فشار قرار می‌دهد. چالش درباره معنای زندگی جدید با مسائلی که کلان‌شهر پیش‌روی آن قرار می‌دهد، گره خورده است. همان‌گونه که انسان ابتدائی برای حفظ موجودیت جسمانی خویش، مجبور به مبارزه با طبیعت و مقهور ساختن نیروهای آن بود، امروزه شخصیت انسان مدرن در چالش برای بازیافتن خویش است. مؤلفه‌های متعددی در ساخت مفهوم کلان‌شهر تأثیر گذارند که می‌توان معماری را یکی از عینی‌ترین آنها برشمرد. معماری منحصر به فرد دوران مدرن با ویژگی‌های تازه‌اش، بی‌شک یکی از مهم‌ترین عوامل مؤثر در شکل‌گیری حالت روانی شهروند کلان‌شهر و تحولات معنایی زندگی او بوده است. به این ترتیب بررسی عناصر دگرگون‌شده معماری در شهرهای مدرن به عنوان یکی از مؤلفه‌های حیاتی زندگی روزمره برای پی‌بردن به امکان زندگی معنادار در کلان‌شهر، مسئله مورد توجه مقاله پیش‌رو بوده است.

روش این تحقیق منطبق بر روش کتابخانه‌ای و شیوه بحث، تحلیلی خواهد بود. ما در این نوشتار درصدد پاسخ به این پرسش اصلی هستیم: معماری مدرن دارای چه ویژگی‌هایی است و این ویژگی‌ها چگونه بر معنای زندگی تأثیر می‌گذارند؟





معماری کلان‌شهر مدرن با ازبین‌بردن مفهوم سکونت و حذف فضا، حرکت به سوی بی‌واسطگی و شفافیت، فردگرایی و خصوصی‌سازی تجربیات، باعث می‌شود انسانی که ساکن فضاهاى کلان‌شهرى است، احساس ازخودبیگانگی، تنهایی و پوچی را با خود حمل کند و ادراک او از جهان به درکی تخت و انتزاعی بدل شود.

اشکال معماری از گذشته تاکنون تغییرات متعددی را از سر گذرانده، تابع تحولات اجتماعی و سیاسی بوده و به کلی دگرگون شده است. امروزه با یکسان‌شدن شکل‌های زندگی، بحران‌های اجتماعی و فردی بیش از پیش معطوف به زندگی روزمره گشته‌اند. همگی تحولات این دوران، معرف روحیات عصر ما هستند. آمیخته‌ای از بی‌قراری، شیفتگی به ترقی و نوآوری، تردید و آزمایش و ستیزه‌جویی بی‌پایان با قدرت (گاردنر، ۱۳۸۴، ص ۵۵۶). زندگی در کلان‌شهر حالت روانی نوینی را سبب شده که مردم سراسر جهان در آن شریک‌اند. معماری این دوران، بی‌شک از مهم‌ترین عوامل مؤثر در شکل‌گیری این حالت روانی است. بررسی عناصر دگرگون‌شده معماری به‌عنوان یکی از مؤلفه‌های حیاتی زندگی روزمره برای پی‌بردن به چگونگی تأثیر آن بر معنای زندگی، ضروری می‌نماید. از آنجا که معنای زندگی همواره برای انسان مسئله بوده و مؤلفه‌های زندگی کلان‌شهری آن را تحت‌الشعاع قرار داده‌اند، بررسی چگونگی این تأثیر امری ضروری به نظر می‌رسد.

با توجه به تازه و بین‌رشته‌ای بودن موضوع، تاکنون پژوهشی در زبان فارسی به‌طور مستقیم تأثیر فرآیندهای تکرارشونده معماری کلان‌شهری بر معنای زندگی ساکنان شهر را در نگاهی کلان و با تمرکز بر زندگی روزمره مدنظر قرار نداده است. پژوهش‌های موجود در زبان فارسی بیشتر بر مفهوم معنا در معماری و خاستگاه معنا در آثار معماری متمرکز بوده‌اند. مقاله «رابطهٔ وجوه ادراکی انسان با عوامل هویت‌بخش در معماری» نوشتهٔ سجاد دامیار در بررسی نحوهٔ عملکرد ادارک انسان در محیط معماری، نمونهٔ ارزشمندی است که می‌تواند داده‌های مفیدی برای بررسی معنای زندگی در مظاهر معماری باشد (دامیار، ۱۳۹۳، صص ۹۱-۱۰۶). اما گنورگک زیمل نخستین فردی بود که نگاه به مظاهر زندگی مدرن را در رابطه با مسائل معنایی زندگی مورد توجه قرار داد (زیمل، ۱۳۷۲، صص ۵۳-۶۶) و

پس از او آلن دوپاتن در کتاب معماری شادمانه به طور مستقیم رابطه دوسویه معماری و جامعه/ فرد را مورد توجه قرار داده است (دوپاتن، ۱۳۹۸).

۱. معنای زندگی

صحبت از معنای زندگی در آثار فیلسوفان گذشته را می‌توان تحت عناوین کارکرد (وظیفه) انسان،^۱ چشم‌انداز یا تصور سعادت^۲ یا خیر متعال^۳ پیگیری نمود (Stanford Encyclopedia of Philosophy)؛ اما در سده بیستم و با گسترش مظاهر مدرنیته بود که بحران‌های درونی انسان اوج گرفت و معنای زندگی را به مدخلی تازه در شاخه‌های مختلف علوم انسانی از جمله فلسفه تبدیل کرد. پرسش از معنای زندگی برآمده از التفات انسان نسبت به فرآیند زندگی و دغدغه وی برای پوچ نبودن آن است. ادامه تأکید می‌کند معنادار بودن برای زندگی پیش فرض است. باید اعتقاد داشته باشیم زندگی پوچ نیست. باید باور داشته باشیم مانند بازیگرانی که تنها نقشی در صحنه بازی می‌کنند نیستیم (Adams, 2002, p. 78).

معنای زندگی را به دو گونه تعبیر کرده‌اند: هدف زندگی و ارزش زندگی. (نک: قربانی، ۱۳۹۶، ص ۶) اما در دوران مدرن بود که تبیین علمی پدیده‌ها اهمیت یافت و پی‌جویی غایت، اهمیت خود را از دست داد تا مسئله معنای زندگی و بحران‌های درونی انسان جدی‌تر شوند و باعث رویکرد گسترده به معنای زندگی در دوران متأخر و ایجاد شاخه‌ای جداگانه برای آن در حوزه‌های مختلف فکری شود. در این دوران مسئله معنای زندگی بیشتر در ارتباط با زندگی روزمره مورد توجه قرار گرفت. مقاله حاضر در بررسی ارتباط مظاهر معماری و معنای زندگی، در عین مدنظر قراردادادن روش پدیدارشناسانه، از فرآیندهای تاریخی و تأثیر ناظران اجتماعی بر قاعده‌مندی زندگی روزمره و معنای زندگی، غافل نشده است. همچنین نظام نشانه‌ای الگوهای جدید که

1. human function
2. beatific vision
3. highest good



نظر



مورد توجه نظریه پردازان پست مدرنیست بوده نیز از نظر دور نمانده است. به این ترتیب، نخست نگاهی گذرا به تاریخچه تحولات برجسته معماری و فضاهای شهری می‌اندازیم. سپس، سه عنصر اصلی معماری را جداگانه مورد بررسی موشکافانه قرار می‌دهیم تا با برشمردن ویژگی‌های آنها، راهی به سوی عناصر متناظر معنایی بیابیم و چگونگی تأثیر معماری بر معنای زندگی و در نهایت امکان زندگی معنادار در کلان‌شهر را با تکیه بر معماری مدرن باز یابیم.

۲. تاریخچه تحولات معماری

انقلاب‌های پی‌درپی دوران مدرن، جهان را دگرگون کرد. با انقلاب صنعتی طی مدت کوتاهی زندگی با چنان سرعتی تغییر کرد که سازگار کردن خود با شرایط جدید هر روز سخت‌تر می‌نمود. علم به سرعت گسترش می‌یافت و قواعد سنتی در تمامی عرصه‌ها مورد تحلیل انتقادی قرار می‌گرفتند. معماری نیز بنیادی‌ترین تحولات خود را در همین دوران تجربه کرد. جنبش‌های مدرن معماری از سده نوزدهم نمایان شدند (گاردنر، ۱۳۸۴، صص ۵۵۶-۶۷۷). مهم‌ترین دگرگونی‌های این دوران عبارتند از:

۲-۱. سده نوزدهم

معماری بین‌المللی هم‌پای رئالیسم تصویری به سوی شیوه رئالیستی حرکت کرد. شیوه‌ای که بیشتر بر کارکرد ساختمان تکیه داشت و به تدریج به بیان بی‌برده هدف ساختمان روی می‌آورد. از سده هجدهم به بعد، بناهای همگانی اغلب ساده و بدون تزئینات ساخته می‌شدند. شهرها متراکم‌تر شدند و افزایش قیمت املاک، معماران را مجبور به مرتفع‌سازی می‌کرد. با دستیابی به امکان فنی استفاده از فلز، آسمان‌خراش‌های امریکایی پا به عرصه هستی نهاده و سبکی تماماً نو در معماری را به ارمغان آوردند. لوئیس سالیوان^۱ نخستین معمار حقیقتاً مدرن، با عبارت مشهور

1. Louis Sullivan

«شکل، از کارکرد تبعیت می‌کند»، راه را برای معماران سال‌های بعد هموار نمود (گاردنر، ۱۳۸۴، صص ۶۱۰-۶۰۶).

۲-۲. سده بیستم

معماری در اثر استفاده از مصالح صنعتی و اجرای ماشینی ساختمان‌ها دستخوش انقلاب شد. فولاد و بتن مرسوم شدند و تکنولوژی مدرن سیطره یافت. معماری و مهندسی به هم نزدیک‌تر شدند و طرح‌های گسترده، عمومی و غیرشخصی، به تدریج یک‌شکلی را بر شهرهای بزرگ تحمیل می‌کردند. سبک بین‌المللی^۱ شامل چند اصل بنیادی می‌شد که اصل سوم، معماری این دوره را تحت تأثیر قرار داد: «کارکرد ساختمان». معماری کارکردگرایانه^۲ که شکل ساختمان را تابع کارکرد می‌پنداشت، معتقد بود نمی‌توان ساختمانی ساخت که هم به‌عنوان یک مدرسه هنری کارایی داشته باشد، هم یک بیمارستان. کارایی‌هایی که قرار است محصور شوند، باید مشخص شوند و ساختمانی طراحی شود که این کارایی‌ها را به طرزی زیبا محصور و بیان کند. لوکوربوزیه^۳ برجسته‌ترین معماری است که بر طراحی خانه کارآمد تأکید ورزید. او خانه را ماشینی برای زندگی^۴ می‌دانست. اندیشه کارکردگرایانه معماری در آثار لوکوربوزیه به اوج رسید. سال‌ها بعد برج بلندمرتبه و شیشه‌ای سیگرام در نیویورک به دست هزاران انسانی ساخته شد که از پشت این قفس منشورگونه دیده می‌شدند. برون‌نمایی و محصورسازی، هم‌زمان با یکدیگر عملی شده بودند (گاردنر، ۱۳۸۴، صص ۶۴۵-۶۵۴).

در سال‌های پس از جنگ جهانی دوم، مسئله اصلی رشد شهرنشینی و تأمین مسکن برای جمعیت روبه‌افزایش شهرها بود. قیمت زمین به سرعت بالا می‌رفت و مسکنی

1. international style
2. functionalism
3. Le Corbosier
4. A house is a machine for living.





مختص به یک خانواده در یک قطعه زمین، استفاده نادرست از زمین تلقی می‌شد. معمارها راه‌حلی برای تولید انبوه مسکن پیشنهاد می‌کردند. لوکوربوزیه معتقد بود برای جلوگیری از انقلاب اجتماعی باید با مصالح گوناگون برای اقشار مختلف جامعه خانه‌سازی کرد. او با استفاده از بتن و فولاد، کمک گرفتن از پیش‌ساختگی و دوری از تزئینات، توانست ایده خود را عملی کند. او شهرهای آینده را آسمان‌خراش‌های عظیم و چندعملکردی مرتفع تصور می‌کرد که آپارتمان‌های مسکونی، ادارات، فروشگاه‌ها، مدارس و کلیه احتیاجات یک محله همگی در این ساختمان‌ها فراهم شده‌اند و مردم در آنها زندگی و کار می‌کنند. به اعتقاد او تنها راه‌حل معماری آینده، بلندمرتبه‌سازی و پیش‌ساختگی بود (گاردنر، ۱۳۸۴، صص ۶۴۵-۶۵۴).

۲-۳. فضاهای شهری

شکل شهرها تا پیش از قرون وسطی تابع آداب مذهبی مردمان بود. اما شهرها همواره تابع مسئله معیشت مردم بوده‌اند. ابتدایی‌ترین اجتماعات در حاشیه آب‌های جاری پدید آمدند. پس از قرون وسطی و با سلطه فئودال‌ها و کار در زمین‌های زمین‌داران، روستاها شکل گرفتند. به تدریج کارگران به دنبال درآمد بیشتر شروع به مهاجرت کردند و زندگی شهری بر اساس تجارت شکل گرفت. اما در زمان رنسانس و با رواج باور اومانیزم^۱ (انسان‌گرایی)، شکل شهرها دچار تحول اساسی شد. پرسپکتیو^۲ یا نقطه‌دید به محیط زندگی از دید ناظر (انسان) کشف شد و «خیابان» اهمیت یافت. خیابان‌های طولانی با پرسپکتیو قوی از وجوه تمایز شهر رنسانس بودند. دغدغه به حاکمیت رساندن خرد و تقارن در دستور کار قرار گرفت تا شبکه شطرنجی شهرها پایه‌ریزی شود. اما با انقلاب صنعتی شهرها کاملاً تحت تأثیر صنعت قرار گرفتند. سیل خروشان مهاجرت آغاز شد و محله‌های فشرده و بی‌نظم شکل گرفتند. شکاف طبقاتی محلات را بر اساس

1. humanism

2. perspective

طبقات جامعه شکل داد. خطوط راه آهن حصارهای زمان و مکان را دچار چالش کردند و ارتباطات به شدت گسترده شد. گفتمان شهر مدرن بر اساس اقتصاد رقم خورد. سبک بین‌المللی در اینجا نیز با توجه به وجوه عملکردی زندگی (آسایش) و کمی کردن آنها، تمام عناصر و اجزای سازنده شهر را تحت سیطره قرار داد و مباحث کیفی (آرامش) از قبیل زیبایی‌شناسی و هویت نادیده گرفته شدند. فضاهاى عمومی شهری اهمیت بیشتری پیدا کردند و جامعه به سمت مصرفی شدن حرکت کرد. شهری که در دوران مدرن اولیه، شهر اوقات فعالیت بود، اکنون تبدیل به شهر اوقات فراغت می‌شد (خرمشاد، ۱۳۹۲، صص ۳۰-۳۴؛ وبر، ۱۳۶۹، صص ۵۷-۸۷).

۳. معماری مدرن و معناداری زندگی

برای واکاوی این اثر دوسویه، به عنوان عنصر اول، بر تحولات خانه‌ها تمرکز می‌کنیم. سپس شیشه را به عنوان جزء جدایی‌ناپذیر مصالح معماری مدرن بررسی می‌نماییم. در نهایت به سیر تحول خیابان در شهرهای مدرن می‌پردازیم که معرف شایسته‌ای برای فضاهاى شهری است. تلاش شده است در انتخاب این عناصر، به جنبه‌های گوناگون معماری شهری توجه شود.

۳-۱. عنصر اول: خانه

تعریف

خانه، سرا یا منزل، جایی را گویند که آدمی در آن سکنی می‌کند (دهخدا). در ابتدا غارها و حفره‌های سنگی طبیعی بودند که انسان را از آسیب‌های بیرونی حفظ می‌کردند. به تدریج، انسان شروع به ساختن خانه با مصالح طبیعی کرد. سپس در بستر نیاز ارتباطی انسان‌ها، خانه در کنار خانه قرار گرفت تا امروزه به آپارتمان‌هایی مملو از خانه‌های تنگاتنگ برسد. خانه مکانی است که وقایع زندگی روزمره را دربرمی‌گیرد و زندگی روزمره تداوم خود را در هستی ما حفظ کرده است. بنابراین، خانه فضایی





است که آدمی به طور روزمره از آن تأثیر می‌گیرد و بر آن تأثیر می‌گذارد (حساس، ۱۳۹۵، صص ۱۰۱-۱۰۳). مجموع حواس پنج‌گانه انسان در تجربیات روزمره او درگیرند و تجربیات فضایی انسان عمیقاً در او ثبت می‌شوند. خانه، محل شکل‌گرفتن اولین رابطه‌های بی‌واسطه، فضایی است که به روابط مفهوم می‌بخشد. خانه، تنها هیئتی ظاهری نیست؛ بلکه محیطی است که انسان در آن پرورش می‌یابد و حیات فکری خود را پدیدار می‌سازد.

سیر تحول

پس از سیل مهاجرت به شهرهای مدرن، افزایش جمعیت و ساخته‌شدن شهرک‌های اقماری پیرامون صنایع در حومه، تأمین خانه با هزینه و قیمت مناسب در اولویت مسائل شهرنشینی قرار گرفت. انبوه‌سازی، حداقل هزینه و سرعت در ساخت‌وساز از ضروریات محسوب شد. در نهایت، ساختمان‌سازی جای معماری را گرفت و نهضت «معماری بدون معماری» اتفاق افتاد. بحران شهرها از معماری مدرن به بحران ساختمان‌سازی تبدیل و شهر از مفهوم معماری تهی شد. جنبش ساختمان‌سازی، خانه را از مفاهیم غیرمکانی‌اش خالی کرد و به امری صرفاً مکانی تقلیل داد.

ویژگی‌ها

تا آن زمان فضاهای معماری، معلوم و منعکس‌کننده خواست‌ها و حالات انسانی بودند؛ لیکن در بناهای نیم‌قرن اخیر، فضاهای تک‌عملکردی، بیرون‌زدگی سازه‌ها و سیستم‌های تأسیساتی، تعیین‌کنندگی اشیاء و مبلمان‌ها محسوس‌تر هستند و فضا در حاشیه قرار گرفته است. امروزه مابه‌ازای فضایی همه حالاتمان را عمدتاً در اشیاء جستجو می‌کنیم. منظور از آشپزخانه، تعدادی کابینت و وسیله و ماشین و مراد از نشیمن، مبل و صندلی است. حتی دیگر چشم‌انداز را هم از پنجره‌هایمان توقع نداریم. ساختمان‌سازی ذائقه فضایی ما را کور کرد. ساختمان را عوامل شکلی مانند نقشه، فرم و مصالح می‌سازند؛ اما سودآوری اقتصادی، رضایت‌دادن به حداقل‌ها، آگاه‌نبودن به

حقوق فردی و اجتماعی توسط شهروندان، ناآگاهی نسبت به تأثیرات محل زندگی بر روحیه و عملکرد افراد، و بالأخره حیاتی‌نشمردن مفهوم خانه، موجب شده تا عوامل زمینه‌ساز اقتصادی و اجتماعی اجازه ظهور به معماری ندهند و آن را در مرحله ساختمان‌سازی متوقف کنند تا به مرور انسان ساکن آنها را تغییر دهد. وقتی همه عناصر بنا در حد یک شیء تنزل پیدا می‌کنند و مقولات مربوط به روح بنا نادیده گرفته می‌شوند، دیوار فقط دیوار است، نور فقط روشنایی است و ارتفاع خانه را فقط قد و قواره انسان معین می‌کند. به همین منوال، آدمی نیز به یک موجود بیولوژیک تنزل پیدا می‌کند و به زبان ساختمان‌سازی گفته می‌شود: «انسان فقط جسم است». اکنون، مسکن جایگزین سکونت شده است. خانه، فقط کالایی مصرفی است. مکان را اقلیم و مصالح را بازار تعیین می‌کند. زمان، امروز است و کمی جلوتر. لحظه‌هایی گسسته از دیروز و امروز و جدا از فردا (حائری، ۱۳۷۵، صص ۲۹-۳۶). چه بر سر روح و آینده آدمی آمده است؟

عناصر متناظر در معنا

الف. رنج و اندوه

تا اواخر سده بیست و اوایل سده ۲۱ میلادی، مفهوم فضا همچنان به نحو شایسته‌ای در مباحث اجتماعی جای خود را باز نکرده بود. با شروع طرح مباحث اجتماعی درباره فضا، نظریه پردازان آن را در برابر مکان و به مثابه واقعیتی اجتماعی و تعاملی توصیف کردند (شارع‌پور، ۱۳۹۳، صص ۲۳-۲۷). آنها فضا را عنصر به وجود آورنده و ظرف تعامل دانستند و فضا، ماهیتی پویا به خود گرفت. اگر در گذشته فضا تنها با بُعد فیزیکی محیط تعریف می‌شد، اکنون ادراک انسان از محیط را با جنبه‌های فرهنگی خود شکل می‌داد. با تعریف فضا در ارتباط با انسان و حضور، تفاسیر از سکونت، وجهه‌ای درونی و ذهنی تر گرفتند. با پیوند مفهوم فضا و زمان، اهمیت فضا در زندگی روزمره نمایان شد. سهم بزرگی از روزمره آدمیان در فضای خانه شکل می‌گرفت و پیوند دوجانبه مفهوم فضا با روزانه‌های انسان، اهمیت تأثیر آن بر شخصیت و روابط انسان را نیز چند برابر کرد.





اما درست در سوی مخالف، مفهوم فضا در جنبش ساختمان‌سازی به فراموشی سپرده و شیء جایگزین فضا شد. ساختمان‌سازی همه عناصر بنا را که در گذشته حسب نیازهای بیولوژیکی، فرهنگی و عاطفی انسان طرح‌ریزی می‌شدند، در حدّ اشیاء تنزل داد و طبعاً جنبه‌های دیگر معطل باقی ماندند. در تمامی فضاهای زندگی روزمره، تأمین نیازهای زیستی در حداقلی‌ترین وجه ممکن جایگزین تأمین نیازهای معنایی شد و انسان ناگزیر به جستجوی حالات فضایی خود در اشیاء شد. خانه از فضایی معنادار به اشیائی صرف بدل شد که به‌خودی‌خود برای انسان معنای روشنی ندارد؛ زیرا آنچه به اشیاء معنای متمایزی می‌بخشد، ابعاد فرهنگی و اجتماعی آنها است، نه صرفاً بُعد زیستی و فیزیکی. تقلیل نور به روشنایی درحقیقت تحویل روح به جسم یا آفریدن چراغ‌های روشن بی‌روشنایی است. تقلیل فضا به اشیاء، تحویل روزمره معنادار به سردرگمی از معنا و سرگردانی در اشیاء است. انسان در این تبدیل و تنزل، هدف و ارزش چیزها را گم کرد. زندگی کردن که ابعادی درونی داشت، تبدیل به زنده ماندن شد؛ معنا حذف شد و پوسته‌اش باقی ماند. چنین تقلیلی، هدف و ارزش زندگی را در هاله‌ای از ابهام فرو بُرد. این چالش درباره‌ی معنای زندگی، موجب رنج و اندوه انسان شد.

ب. عدم آرامش

معمولاً می‌گوییم اتفاق‌ها در مکان رخ می‌دهند. درحقیقت، تصور اتفاق افتادن حوادث بدون موقعیتی مکانی، بی‌معنا است. مکان، بخشی از وجود است (Schulz, 1979, pp. 7-8). سکنی‌گزیدن و سکونت نیز در مکان قوام می‌یابند. بنابراین، مکان بخشی از فعالیت است که از آن به سکنی‌گزیدن و سکونت تعبیر می‌کنیم. آدمی از ابتدای تاریخ، مکانی را تحت اختیار خود درآورده و آنجا را خانه نامیده است. وقتی انسان جایی را تحت سکونت خود درمی‌آورد، از تعامل او با محیط، فضا معنای خاصی می‌یابد. ما فعل ساکن شدن و ماندن را در موقعیت‌های دیگری نیز به کار می‌بریم؛ اما سکونت را تنها در ارتباط با خانه خود می‌شناسیم. وقتی در بین راه

ناچاریم شب را در اقامت گاهی سپری کنیم، از اصطلاح ساکن شدن استفاده می‌کنیم، نه سکونت. در چنین موقعیتی، چگونگی ساخت و پیوندهای معنایی آن مکان برایمان اهمیتی ندارند (مثال برگرفته از: حساس، ۱۳۹۵، ص ۱۰۴)؛ زیرا پس از مدتی آن‌جا را ترک می‌کنیم. اما خانه، پیوند دنیای مادی با دنیای معنا است. محل سکونت ما از طرفی نمود باورهای ما می‌شود و از سوی دیگر، خود باورهای ما را شکل می‌دهد. همواره لازم است کیفیات خاصی جمع شده باشند تا جایی را محل سکونت خطاب کنیم. سکونت، زیر هر سقفی بودن یا مکانی را قابل زیست کردن نیست؛ بلکه پیوند معنادار میان انسان و محیط است. مارتین هایدگر^۱ که دیرزمانی را به مطالعه بر معنای سکونت پرداخته بود، منظور از سکونت را دو سوی از یک معنا می‌داند: جلوگیری از آسیب‌های بیرونی؛ و رها شدن انسان از پدیده‌ها و رسیدن به آزادی در حصار خانه خود. این مطلب، دو وجه مادی و معنوی از یک معنا را بیان می‌دارد. حصار که انسان به دور خود می‌سازد تا از آسیب‌های طبیعی و اجتماعی در امان باشد، می‌تواند در هر شکلی و در هر مکانی اتفاق افتد؛ لیکن آزادی از پدیده‌ها در فضای حصار خودساخته، چنین نیست؛ چرا که دیگر تنها امری فیزیکی مدنظر نیست؛ به‌همین دلیل است که ما واژه سکونت را تنها برای خانه خود استفاده می‌کنیم؛ زیرا هر دو وجه از معنای سکونت در آن پیوند خورده‌اند. آنچه ما را در خانه‌مان آزاد می‌کند، همان چیزی است که واژه سکونت بر آن دلالت دارد. سکونت از ریشه سکن به معنای چیزی است که به آن انس گیرند و آرامش پیدا کنند. سکن به معنای آرمیدن و از حرکت بازایستادن است (عمید، ۱۳۶۹). این دو معنای نزدیک به هم، به خوبی پیوند میان انسان و محیط را توصیف می‌کنند. سکونت و آرامش یافتن، در انس با محیط معنا می‌یابد. حاصل پیوند معنادار انسان و محیط، احساس تعلق، آرامش و انس است. این مفهوم از سکونت است که او را در حصار که برای سکنی‌گزیدن خود ساخته، آزاد می‌کند.



1. Martin Heidegger



اما معماری که طراحی فضاهای معنادار برای کارکردهای روزمره انسان را عهده‌دار بود، با بحران تأمین مسکن، نهضت «معماری بدون معماری» را در خورد پرورد. پس مفهوم سکونت جای خود را به «ساکن شدن» داد. هایدگر که مخالف معماری مدرن است، معتقد بود در این شکل از معماری، سکونت اتفاق نمی‌افتد. بحران معماری امروز در کلان‌شهرها تأمین مسکن نیست؛ بلکه بحران نبود سکونت است. او به‌مانند لوکوربوزیه که می‌گفت در خانه باید کسانی باشند و به تفکر پردازند، سکونت بدون فکر کردن را که توصیف مسکن‌های امروزی است، مصداق از بین رفتن تعادل میان امر مادی و امر معنوی و سنگین شدن کفه ترازو برای امر مادی می‌شمرد. انسان بدون آن که سکونت داشته باشد، فقط در فضا حضور دارد (یاراحمدی، ۱۳۷۸، ص ۲۲۴). امروزه بیش از آن که بحران‌های بیرونی، احساس هویت و تعلق را از انسان سلب کنند، از بین رفتن کیفیات و نبود سکونت است که او را در مکان بی‌معنا زندانی می‌کند و آزادی را از او می‌ستانند. با خلاصه‌شدن هویت در جسم، فرآیند شکوفایی و هویت‌یابی نیز مخدوش می‌شود. در نبود هیچ‌گونه تعلق به محیط، احساس آرامش

۱. «یک و سه صندلی»، جوزف کسوت، ۱۹۶۵م. جوزف کسوت در اثر هنری خود در سال ۱۹۶۵، در اقدامی بدیع یک صندلی چوبی تاشو، تصویری از یک صندلی چوبی تاشو و تعریف لغت‌نامه‌ای صندلی را در کنار هم قرار داد و با این کار سه نسخه از یک شیء را در کنار یکدیگر در معرض مقایسه مفهومی گذاشت. رابطه مفهومی این سه نسخه و اختلاف‌های آنها مدنظر کسوت بود. چالش میان نظریه‌پردازان در مفهوم خانه و سکونت با توجه به امر مادی و معنوی و کارکردهای آن، چالش مشابهی است.



در انسان کلان‌شهری به گمشده‌ای دست‌نیافتنی می‌نماید که هر چه می‌گردد، کمتر می‌یابد و خانه، خود به عاملی برای تحمیل فشار بیشتر به روح متلاطم انسان کلان‌شهری تبدیل می‌شود.

ج. عدم امنیت

خانه، فضای شکل‌گیری روابط دسته اول انسان در محیطی مطابق با خواسته‌ها و با حذف ناخوشی‌ها از جسم و روح است. از سوی دیگر، سکونت، فراهم‌آورنده فضای هم‌دلانه و بستر ساز شکوفایی و فراغت ذهن از اشتغال روزمره است. در چنین شرایطی، زمان و مکان در سایه امنیت پیوند می‌خورند و فرصتی بی‌بدیل برای روابط صمیمانه و فعالیت‌های خلاقانه می‌گردند. لیکن با از بین رفتن مفهوم فضا و سکونت، فقط نیازهای انسان در قالب پاسخ‌های زیستی به مقصود می‌رسند. حال آن‌که اگر نیاز آدمی در هر زمینه‌ای برآورده نشود و با مُسکَن تسکین یابد، آن نیاز از بین نرفته، بلکه شیوه پاسخ‌دادن به آن با شرایط جدید سازگار می‌شود.

در شرایطی که امکان برقراری رابطه‌های صمیمانه و معنادار در خانه فراهم نمی‌آید، تفاوت میان خانه و بیرون خانه از بین می‌رود و برای انسان فرقی نمی‌کند روابط خود را در کجا قوام بخشد. مرز میان خانه و بیرون خانه شکسته می‌شود و فضاهای خصوصی و اندرونی به بیرون از خانه سرایت می‌کنند؛ اما هم‌چنان امنیت، به‌عنوان شرط اساسی برای شکل‌گیری روابط صمیمانه بر موضع خود باقی است و به‌این ترتیب فضاهای شهری در صدد فراهم‌آوردن امنیت، سعی در محدود کردن فضاهای عمومی می‌نمایند. در این‌جا امنیت شخصی و انزوای اجتماعی با یکدیگر پیوند می‌خورند. فردی که برای شکل‌دادن روابط صمیمانه خود بستر غیرشخصی فضاهای عمومی را انتخاب می‌کند، به‌نوعی از انزوای اجتماعی برای تأمین امنیت پناه می‌برد. در نتیجه شکستن مرز خانه و بیرون، شکل رابطه‌ها تغییر می‌کنند. سرایت روابط صمیمانه به بیرون از خانه منجر به شکل‌گیری روابطی سطحی می‌شود که به نوعی نقض غرض از روابط صمیمانه می‌انجامد و این خود به عامل تشدیدکننده احساس تنهایی بدل می‌شود. به‌علاوه، احساس عدم امنیت نیز



شدت می‌گیرد. شکستن این مرز تنها به احساس عدم امنیت در روابط بیرون از خانه محدود نمی‌شود، بلکه باعث می‌شود خانه نیز اضطراب‌آفرین گردد.

د. تنهایی

خانه‌های امروز سطح دیگری از احساس تنهایی را نیز بر انسان مدرن تحمیل می‌کنند. خانه‌سازی‌های مترکم در قالب آپارتمان‌نشینی، تعداد افرادی را که روزانه روابط اجتماعی مان را با آنها شریک هستیم بالا برده؛ لیکن ما را در حباب‌های تنگ تنهایی مان محدود کرده است. رابطه ما با اجتماعات کوچک محلی و همسایگان در چنین شیوه‌ای از زندگی به کمترین سطح ممکن تقلیل پیدا کرده است. امروزه کمتر کسی از ما با چنین اجتماعی رابطه مؤثری دارد؛ زیرا مفهوم محله‌ها با سیل روزافزون مهاجرت به کلان‌شهرها به کلی تغییر کرده است. آشنایی‌های محلی جای خود را به سلام و علیک‌های سرسری داده و قرابت‌ها را از میان برده‌اند. به‌علاوه، نقل و انتقال‌های مکرر در آپارتمان‌های متعدد، بار دیگر این آشنایی‌های سطحی را هم سطحی‌تر می‌کند. گذشته از این‌ها، انسان‌های کلان‌شهری امروز، بیشتر ساعات روز را بیرون از خانه سپری می‌کنند. مجموع این عوامل، روابط اجتماعی و آشنایی‌های محلی را از بین می‌برند. از هم دور افتاده‌ایم، درحالی‌که هم‌چنان نیاز به همدلی، نوع‌دوستی و عشق در ما ریشه دارد.

تنهایی نوعی نادیده‌گرفتن است. امروزه ما هم خود و هم دیگران را نادیده می‌گیریم. نیازهایمان را فرافکنی می‌کنیم؛ زیرا نه خانه‌هایمان محیط مناسبی برای روابط صمیمانه هستند و نه روابط اجتماعی مان جای روابط صمیمانه را می‌گیرند. ورود ما به خانه مصادف است با روبروشدن با فضایی یک‌دست که طراحی متناسب با روحیات ما ندارد. هر دیواری می‌تواند به راحتی برداشته شود و هر جایی ممکن است دیواری سبز شود. کلان‌شهر است که برای ما تصمیم می‌گیرد. این فضای مسطح بی‌عمق، رابطه‌های تخت کم‌عمق را می‌طلبد؛ ما را به انزوا از خود و جامعه دعوت می‌کند و تا جایی پیش می‌رود که مهارت‌های اجتماعی برقراری رابطه را به مرور از دست می‌دهیم و از تلاش



نظر
صدر

افراد اصطلاحاً معاشرتی برای برقراری رابطه تعجب می‌کنیم و حتی نسبت به مقصود آنها تردید می‌کنیم. تنهایی درون ما ریشه دوانده و خواسته‌هایش را به جزئی از ما بدل کرده است.

۵. پوچی

اوژن یونسکو^۱ در نمایش‌نامه^۲ کرگدن، داستان شهری را بازگو می‌کند که همه مردمانش تبدیل به کرگدن می‌شوند. روایت صحنه‌ای که در آن فردی تبدیل به کرگدن شده؛ اما گویی هیچ چیز غیرعادی وجود ندارد. صحنه نمایش یونسکو انعکاس وضع امروز انسان است. مردمان شهر امروز نیز مانند خانه‌های یک‌دستی که ساکنشان هستند، به سوی آرمان یک‌شکلی می‌روند. خانه‌هایی که از الگوهای شکلی به شدت مشابهی پیروی می‌کنند، شخصیت ساکنین را با خود هماهنگ کرده است. تلاش برای ساده‌سازی فضاها و حذف جزئیات اضافی در جهت انبوه‌سازی، خانه‌های مسکونی را بیش از هر زمانی در تاریخ معماری، از شخصی‌سازی بر اساس فرهنگ، قومیت و محیط طبیعی تهی کرده است. دیگر فرقی نمی‌کند یک خانه متعلق به چه شخصیت‌هایی در کجای کره زمین و با چه روحیاتی باشد. همه خانه‌ها در کلان‌شهرهای مدرن به طرز غریبی هم‌سان شده‌اند. این مسئله به تدریج چهره روستاها را نیز دگرگون کرده است. امروزه بسیاری از فضاها حذف می‌شوند و ناگزیر کارکردهای آنها به فضاهای دیگر سرایت می‌کند و به دنبال آن، اهداف تغییر شکل می‌دهند. به مرور کارکردهای دیگری جایگزین کارکردهای اولیه می‌شوند. کارکردهای جدید، رفتارها و عادت‌های تازه متناسب با خود را در ساکنان آفریده و نهادینه می‌کنند. ساکنین خانه‌های مشابه، خواست‌های مشابه و رفتارهای یک‌شکلی پیدا می‌کنند. خصوصیات فردی و انتخاب‌های شخصی از بین می‌روند و استعدادهای فردی کشته می‌شوند. تقلید از الگوهای رفتاری تازه به انسان‌ها تحمیل می‌شود و با تداوم این امر، تقلید دیگر امری



1. Eugène Ionesco

2. Rhinocéros



تحمیلی تلقی نمی‌شود، بلکه تنها شیوه زندگی، تنها شیوه انتخاب و تنها شیوه رفتار می‌گردد. رفتاری که همه انجام می‌دهند، خانه‌ای که همه در آن زندگی می‌کنند و وسیله‌ای که همه از آن استفاده می‌کنند. تکرار شکل خانه‌ها و حذف جزئیات، به تکرار آدم‌ها از روی یکدیگر می‌انجامد. این فرآیند تکرار، ما را به غایتی که مدنظر داشتیم نمی‌رساند؛ زیرا از ابتدا غایتی دیگر را در نظر داشتیم که با حذف فضا و به تبع آن کار کرده‌هایش، ناگزیر به انتقال کارکرد به فضایی دیگر و به ناچار تغییر غایت شدیم. فرآیند تکرار برای ما غایتی مشابه آنچه برای همه پیشنهاد کرده بود را جعل کرد و به واسطه خانه‌هایمان یک‌به‌یک تبدیل به کرگدن‌هایی شدیم که از کرگدن‌بودن خود تعجبی نمی‌کنند. ارمغانی که جنبش ساختمان‌سازی برای ما آورد: از خودیگانگی و پوچی. ما دیگر شبیه خود نیستیم، بلکه هویت‌هایی جعلی هستیم که ساختمان‌سازی از ما آفریده است. جنبشی که از «ماشینی برای زیستن» آغاز شده بود، خانه را به «ماشینی برای از خودیگانه‌سازی» انسان تبدیل کرد. تکرار و تکثیر مکانیکی، انسان را از خود بیگانه کرد و بر آلام او بیش از پیش افزود.

۳-۲. عنصر دوم: شیشه

سیر تحول

به موازات تحولات سبک‌های معماری، مصالح نیز در جهت مقاصد معماران تغییر کردند. در سده نوزدهم استفاده از آهن امکان ساختن بناهای مستحکم‌تر و اجرای طرح‌های جدید را فراهم آورد. به کارگیری فولاد و بتون و استفاده از مصالح صنعتی در سده بیستم موجب تغییرات اساسی در معماری شد. با تکیه بر خواص مصالح جدید طرح‌هایی مانند آسمان‌خراش‌ها به ثمر می‌رسیدند. نقشه‌های باز یا نقشه‌هایی که به پیچیدگی فضا می‌افزودند، عملی شدند. دیوارهای شیشه‌ای متحرک به‌زمره انتخاب معماران اضافه شدند. دیوارهای شیشه‌ای نه تنها فضای داخلی ساختمان، بلکه نمای ساختمان‌ها را نیز در نور دیدند. مفهوم درون و بیرون به چالش کشیده شد و به‌زودی این چالش به همه‌جا سرایت کرد؛ ابتدا خانه‌ها و سپس آسمان‌خراش‌های تمام شیشه‌ای و

شفاف (گاردنر، ۱۳۸۴، صص ۶۴۹-۶۵۴) آرام آرام شیشه به جزء جدانشدنی ویتترین مغازه‌ها، ایستگاه‌های اتوبوس و تاکسی، مکان‌های تفریحی، خانه‌ها و ساختمان‌های اداری و بالآخره جزء جدانشدنی معماری مدرن بدل شد.

ویژگی‌ها

می‌توان دو جریان کلی را در سیر تحولات استفاده از شیشه بازساخت: اول ویتترین‌ها و تبلیغات؛ دوم بی‌واسطگی و شفافیت این واسطه. تبدیل اندازه شیشه‌ها از کوچک به بزرگ، تغییر از رنگ به شفافیت، استفاده از شیشه‌های یکپارچه به جای تکه‌های شیشه، همگی نشان از گذار به سوی بی‌واسطگی و ارتباط مفهومی ناگسستی کلان‌شهر و عنصر بلامنازع معماری آن یعنی شیشه دارند. شفافیت و بی‌واسطگی، آن را به عنصری برای در معرض نمایش گذاشتن چیزها و شفافیت در عین محصوربودن تبدیل کرده است. این ویژگی در ویتترین مغازه‌ها بارز است و در دیگر فضاهای شهری نیز دیده می‌شود. این واسطه شفاف صاحب مفهومی دوگانه است و گویی تنها باید شهر را از پس آن نگریست.

عناصر متناظر در معنا

الف. شیء‌وارگی

استفاده از شیشه‌های یکپارچه به تدریج جای تکه‌های شیشه را گرفت و رنگ جای خود را به شفافیت داد. شیشه‌ها جای دیوارهای ضخیم نشستند و سر و شکل ساختمان‌ها را به کلی تغییر دادند. بار دیگر دنیای مدرن با همراهی دو مفهوم پارادوکسیسکال شفافیت و حائل‌بودن تناقض را به رخ می‌کشید.

همان‌طور که ساختمان‌های اداری، منشوری از مناظر شهری و آینه بازنمای آدم‌هایی شدند که در آنها مشغول فعالیت بودند، شیشه توانست معانی تازه‌ای بیافریند. مغازه‌داران محصولات و اطلاعات را در وضعیتی آرایش شده در معرض نمایش گذاشتند و شیشه راه جذب مشتریان را هموار کرد. تماشای ایده‌آل‌ها از پشت شیشه‌های سرتاسری مردم





را مسحور خود می‌کرد و موجب هم‌ذات‌پنداری تماشاگران با بازیگران این نمایش یعنی کالاها می‌شد. شاید لکه‌ای بر شیشه، یا هشدار توجهدهنده به این واسطه شفاف می‌توانست آنها را از خواب شیرین کالاهاى مصرفی بی‌عیب و نقصی که غرق آن بودند آگاه کند؛ لیکن کالاها چنان آنها را غرق کرده بودند که چنین هشداردهنده‌هایی به چشمان خواب‌گرفته‌شان نمی‌آمد.

مارکس معتقد بود انسان می‌تواند محیط خود را تغییر دهد و خود نیز با آن تغییر کند. تمامی دستاوردهای بشر مانند ابزارها شامل این فرآیند می‌شوند. رسوخ آنها در زندگی روزمره، کنترل آنها را در ابعاد کلان از دست آدمیان خارج می‌کند تا حدی که حتی آگاهی خود را نسبت به روند کلی از دست بدهند. نوع زیستن آدم‌ها متأثر از ابزارهای مصرفی‌شان، شکل‌های جدیدی به خود می‌گیرد و به‌نوعی بت‌وارگی^۱ ابزارها می‌انجامد. پس از مارکس، گئورگ لوکاخ^۲ رویه‌های اقتصادی جامعه سرمایه‌داری را از منظری تازه مورد توجه قرار داد. او می‌گفت تاکنون ساختار کالا و چرخه بازار بسیار مورد توجه بوده؛ لیکن کمتر توجهی به قدرت رسوخ ساختار تولید و عرضه در جنبه‌های دیگر زندگی شده است. کالا می‌تواند تمام ابعاد جامعه را در تصویر خود بیافریند. او در امتداد مفهوم بت‌وارگی مارکس، مفهوم شیء‌وارگی^۳ را به‌عنوان فرآیند دگردیسی انسان به یک شیء مطرح کرد. طرحی که صفات انسانی در آن به فراموشی سپرده می‌شوند و به شایستگی‌های یک شیء تقلیل پیدا می‌کنند. همان‌طور که کمیت تولید، کیفیت کالا را از بین می‌برد، ساختارهای صرفاً کمی تمامی سطوح زندگی روزمره را تحت الشعاع قرار می‌دهند. شهروندان شهر، تحت کنترل مکانیکی ساختارهای آن قرار می‌گیرند و چنان اشیائی بی‌جان اندیشیده می‌شوند. ما در این راه به شیء منفعل در میان انبوه اشیای جهان تبدیل می‌شویم که قدرت تصمیم‌گیری و انتخاب یعنی وجه مشخصه انسانی‌مان را فدا

1. fetishism

2. Georg Lukacs

3. reification

کرده‌ایم (Lukacs, 1971, pp. 83-109). حتی تخیلات ما در قالب کالاهای ویترونی محدود می‌شوند. نیازهای غیرواقعی مان از این طریق به ما القا و تحمیل می‌شوند. کالاهای این ساخته‌های بشری به موجوداتی با حیات مستقل تبدیل می‌شوند که ما را کنترل می‌کنند. گویی ارزشی ذاتی و حیاتی ابدی دارند. آدمیان به بازیچه‌هایی برای گرداندن بازار کالاهای مصرفی تبدیل می‌شوند. مصرف‌گرایی و ازخودبیگانگی تا جایی پیش می‌رود که ما خود را صرفاً در آینه کالاهای می‌شناسیم. حالا به مانند شهر و بازار، ما نیز از ورای شیشه‌های ویترونی قابل شناسایی شده‌ایم؛ زیرا به واسطه بازتاب خود در کالاهای حضوری غیرمستقیم در ویترونی داریم و چنان اشیاء اندیشیده می‌شویم. در برابر ویترونی‌ها به شیئی بدل می‌شویم که قدرتی جز آنچه ویترونی از او می‌خواهد ندارد. این شهر شیشه‌ای، آکواریومی است از رویدادهای روزانه و به موازات آن، روندی بزرگ مقیاس‌تر از آنچه ادراک انسان‌ها از خود را دگرگون می‌کند. ویترونی‌ها نمایشگر شیء‌وارگی هستند و ما را به اشیائی فرومی‌کاهند که وجهی از انسانیت با خود به همراه ندارد. ما نیز خود را با قواعدی که برای کالاهای وضع شده‌اند، ارزیابی کرده و باز می‌شناسیم.

ب. درک سطحی و کم‌عمق

شفافیت شیشه، جزئیات شگفت‌انگیزی را به ارمغان آورد. یک سو نمایشی از روزمره ساکنان خانه‌ها و ادارات و سوی دیگر منشوری از تپش اقتصادی و اجتماعی شهر نمایان است. حالا ورود به فضا لازمه آغاز فرآیند کشف و دستیابی به اطلاعات نیست. امروزه حتی اگر نخواهید این اطلاعات ناگزیر به واسطه چشمانتان وارد مغز شما می‌شوند. اطلاعاتی گسترده و شفاف اما با یک ویژگی: سطحی و کم‌عمق.

هر آنچه به دفعات پیش چشمان ما قرار گیرد، برای بارهای آتی کمتر به چشم می‌آید؛ زیرا قدرت توجه و تمرکز بر آن را از دست می‌دهیم و به تدریج دیگر آن را نمی‌بینیم. تکرار و عادت موجب انفعال می‌شود و ما نسبت به اطلاعاتمان کاملاً بی‌تفاوت و منفعل شده‌ایم. به همین منوال آراء گوناگون نیز بدون الزامی برای درک





عمیق از آنها در دسترس شهروندان قرار دارند و تصمیم‌گیری ناچاراً بر همین اساس شکل می‌گیرد. قدرت و فرصت تأمل در اطلاعات و تجربه‌های تازه به واسطه تکرار و سرعت از ما سلب شده است. دنیای تصاویر روزمره و ویتروینی، ما را به تماشاگرانی منفعل فروکاسته که هر آنچه می‌بیند می‌خواهد و هر آنچه نمی‌بیند نمی‌داند؛ اما لحظه‌ای بعد، از آنچه خواسته و دانسته نیز عبور می‌کند.

ج. تنهایی

روزگاری اروینگ گافمن زندگی را مانند صحنه نمایش می‌دانست و معتقد بود زندگی نیز پشت صحنه، جلوی صحنه و ابزار صحنه دارد. انسان‌ها در جلوی صحنه با ابزار صحنه به مثابه یک کارگزار تبلیغاتی، نمایشی از خود بازی می‌کنند و در پشت صحنه به استراحت می‌پردازند. آنها هنگام نمایش، واقعیت‌های زیادی را از دیگران پنهان می‌کنند و تمایل دارند تصویری آرمانی از خود ارائه دهند. او زندگی روزمره را بخش جلوی صحنه می‌دانست (احمدی، ۱۳۸۵، ص ۱۰۱). اکنون به واسطه حضور شیشه، گویی مرز جلوی صحنه و پشت صحنه شفاف شده و به نوعی از بین رفته است. اگر تا پیش از این، مفهوم درون صرفاً مکانی بود و می‌توانستیم با حصار آن را خصوصی نگه داریم، اکنون دیگر قابل کنترل نیست. حصار شیشه‌ای هر آنچه درون بوده را به بیرون سرایت داده و بلعکس. شفافیت، فضاهای عمومی را در خلوت ما حاضر کرده است. آدم‌ها و چیزها ظاهراً در دسترس‌اند؛ درحالی‌که واقعاً راهی به آنها نیست. گویی نمایشی است که هنگام تماشايش دچار هم‌ذات‌پنداری می‌شویم؛ اما ناچاریم در حصار شیشه‌ای تنهایی خود روزگار بگذرانیم. با این تفاوت که این بار ازدحام نمایش متکثری که از پیش چشمانمان می‌گذرد، احساس تنهایی‌مان را عمیق‌تر می‌کند. شفافیت احساس تنهایی را ریشه‌دارتر می‌کند. این نمایش، زنگ یادآور تنهایی ما است. ارتباط‌های سطحی و کم‌عمق و اشیای مصرفی و گذرا هیچ‌کدام درمان درد تنهایی بشر امروز نیستند. تماشاى این نمایش گسترده غیرقابل دسترس باعث می‌شود ما هرچه بیشتر خود را تنها بیابیم.

د. عدم امنیت

شیشه، نقشه باز^۱ در معماری را ممکن کرد. به دلیل ذات شفاف شیشه، هرنوع استفاده‌ای از آن، ابهاماتی در فضاهای ساختمانی و شهری را به وجود می‌آورد. شهروند کلان‌شهر چه در فضاهای داخلی و چه در فضاهای خارجی همواره احساس سرگردانی می‌کند؛ چراکه نوبه‌نو در حال بازتعریف پیش و پس، درون و بیرون و... از منظر خویش است. از آنجایی که احساس راحتی در یک فضا، معلول شناخت نسبی از کیفیت آن است، امروزه ناچاریم برای درک فضا به الگویی شخصی دست بزنیم. فضاهایی که دائماً تغییر شکل می‌دهند، احساس امنیت و راحتی را با سرگردانی پی‌درپی جایگزین می‌کنند. «اگر هر آنچه در اطراف ما است کاملاً نو، بی‌سابقه و غیرمنتظره باشد، در زندگی مان تکیه‌گاهی نخواهیم داشت، و کاملاً گیج و سردرگم خواهیم شد» (اینگلیس، ۱۳۹۴، ص ۳۴).

۳-۳. عنصر سوم: خیابان

سیر تحول

الف. خیابان

خیابان‌های طولانی متقاطع با میادین در حدفاصل آنها، هم‌زمان با کشف پرسپکتیو در دوره رنسانس، به رؤیای عقل‌گرای انسان رنسانی برای تقارن جامه عمل پوشاند. شبکه شطرنجی شهرها شکل می‌گرفت و شهر تغییر هویت می‌داد. خیابان‌ها در جهت حمل و نقل سریع‌تر ساخته می‌شد و هر چهار کارکرد فضاهای شهری را در خود می‌گنجاند.

ب. بلوار

دهه ۱۸۶۰ میلادی شروع ساخت‌وساز شبکه وسیعی از بلوارها در مرکز پاریس بود.

1. open plan





این راه‌های جدید، حرکت مستقیم از این سوی شهر تا سوی دیگرش را عملی کردند. بلوارها، پایه‌های اقتصادی، اجتماعی و زیباشناختی جدیدی برای گردهم آمدن انبوهی از مردم به وجود آوردند. بنگاه‌های تجاری متنوع و پیاده‌روهای عریض در دوسو، از وجوه مشخصه بلوار بود. به‌زودی تمامی شهرهای قدیمی روبه‌گسترش جهان، شروع به شبیه‌سازی بلوارهای پاریسی کردند (برمن، ۱۳۸۹، صص ۱۸۱-۱۸۳)؛ اما ورود خودرو حقیقتاً جایگاه همه چیز را تغییر داد. طراحی شهرهای مدرن مبتنی بر اولویت حرکت خودرو صورت گرفت و عابران، حاشیه به حساب آمدند.

ج. بزرگراه و آزادراه

با ورود خودرو و توسعه بی‌رویه شهر، وسایل نقلیه برای پاسخگویی به نیازهای مردم افزایش یافتند و محیط‌زیست نیز دچار آسیب شد. بلوار درصدد پاسخگویی به تمامی نیازهای سکونت، کاری، تفریحی و رفت‌وآمدی مردمان بود؛ اما با افزایش جمعیت شهری و توسعه صنایع، چنین توقعی بسیار عظیم‌تر از ظرفیت بلوارها بود. ترافیک، معضلی جدی شده بود. بنابراین بزرگراه‌های شهری و سپس آزادراه‌های بین‌شهری به‌عنوان راه‌های عقلانی شده هندسی برای حل مشکل ترافیک، به وجود آمدند (اینگلیس، ۱۳۹۴، صص ۱۰۰-۱۰۲). این راه‌ها چنان توسعه پیدا کردند که ژان بودریار، این مسئله را این‌گونه بیان می‌کند: «درحالی‌که شهر قبل از سیستم آزادراه‌ها در اینجا مستقر بود... اکنون به نظر می‌رسد این کلان‌شهر درواقع حول این شبکه شریانی ساخته شده است» (اینگلیس، ۱۳۹۴، ص ۱۰۲). سرانجام در بسیاری از نقاط کلان‌شهر چیزی جز بافت ساختمان و خیابان باقی نماند و کارکردهای دیگر تحت‌الشعاع قرار گرفت.

عناصر متناظر در معنا

الف. تنهایی

سیر تحولات خیابان شهر را به تکه‌پاره‌هایی بدل کرد که با رفت‌وآمد توسط خودروها به یکدیگر متصل می‌شدند. «چگونگی سازماندهی حمل‌ونقل افراد و چیزها

در یک جامعه نه تنها در مورد ساختار فیزیکی آن جامعه، بلکه در مورد شرایط فرهنگی زندگی افراد نیز اطلاعات زیادی به ما می‌دهد» (انگلیس، ۱۳۹۴، ص ۱۰۰). استفاده از خودرو، فرهنگ خود را بر مردمان شهر تحمیل کرد. انسجام محله‌ها از بین رفت. جابه‌جایی خصوصی افراد توسط خودروهای شخصی، آنها را در حباب کوچک تنهایی خودشان تنها کرد (انگلیس، ۱۳۹۴، ص ۱۰۰). ملاقات‌ها و آشنایی‌ها کمتر شد و همدلی از بین رفت. به علاوه، خصوصی‌سازی تجربیات روزمره، موجب بروز رفتارهای خشونت‌آمیز برای بیان فردیت نیز شد. در پی احساس تنهایی، انسان‌ها برای بیان فردیت خود دست به خشونت می‌زنند و از آنجایی که قوانین و مقرراتی برای نظم وضع شده است، این رفتارها در قالب تخلف از قانون رخ می‌دهد. بار دیگر همدلی با فرد متخلف در میان مردم پذیرفته نیست و فرد، منزوی و تنها تر می‌شود.

ب. درک سطحی

«احساس ما از جهان اطرافمان هرگز بی‌واسطه و مستقیم نیست؛ چون بسترهای فرهنگی زندگی ما همواره به روش‌های مختلف تجربیات ما را شکل می‌دهند» (انگلیس، ۱۳۹۴، صص ۹۶-۹۷). ما به ناچار بر اساس نیروی قدرتمندی که فرهنگ ما را می‌سازد، عمل می‌کنیم. اکنون دیگر به جای شهری که راه‌هایی در آن تعبیه شده، شهری داریم که کاملاً تابع راه‌هایی است که در آن سرازیرند. الزامات عقلانی‌ای که برای عبور و مرور بی‌دردسر در بزرگراه‌ها و آزادراه‌ها وضع شده، بر ارزش‌های بنیادین دیگری چون ارزش‌های زیباشناختی و انسانی غلبه کرده‌اند. غلبه این فضای هندسی بر مردمان شهر چه تأثیری می‌گذارد؟ هانری لوفور پاسخ می‌دهد که تجربه ما از جهان اطرافمان محدود شده است. تجربه، تخیل و تصورات ما محدود به چیزی شده است که از خلال عبور از این شاهراه‌ها برایمان قابل درک است. «راننده فقط می‌راند تا به مقصد برسد و در این مسیر تنها چیزهایی را می‌بیند که برای این هدف نیاز دارد. او مسیر را تنها به صورتی که مادی و مکانیزه شده درک می‌کند و آن را تنها از یک زاویه می‌بیند. راننده فقط به فکر رسیدن به سوی مقصد است و وقتی به اطرافش می‌نگرد تنها چیزهایی را می‌بیند که





برای این مقصود لازم‌اند» (Lefebvre, 1991, p. 313). از کنار همه چیز به سرعت و بدون درک آن عبور می‌کنیم. دقت و تأمل ناممکن است و تنها نظاره‌گریم. حجم جای خود را به سطح می‌دهد و راننده چیزی بیش از اطلاعات علائم و نقشه درک نمی‌کند. اوژه می‌گوید: «سفر بزرگراهی از دو جهت جالب توجه است: از یک سو به دلایل کاربردی از تمام مکان‌های اصلی طول مسیر اجتناب می‌شود و از سوی دیگر درباره آنها توضیحاتی می‌دهد» (Auge, 1995, p. 97). فرهنگ بزرگراه‌ها و خودروها نوعی از ادراک را ایجاد می‌کند که در آن راننده و سرنشین‌ها، از طبیعت و چشم‌اندازها، مکان‌ها و هر آنچه در حاشیه بزرگراه است، جز اطلاعاتی مختصر از طریق علائم به دست نمی‌آورند. «درست مثل مسافران هواپیما، راننده هم می‌تواند از طریق عقلانی‌سازی و ویژگی‌های هندسی فضا، مسافت‌هایی طولانی را طی کند، بدون این که ادراک عمیقی از محل خاصی به دست آورد. در نتیجه فضا تخت، انتزاعی، عقلانی و غیرشخصی شده است» (انگلیس، ۱۳۹۴، ص ۱۰۵). این، همان نوع ادراکی است که زندگی مدرن شهری در ما می‌آفریند و خود را به همه چیز سرایت می‌دهد.

ج. از خودبیگانگی

تا پیش از دوران مدرن، تولیدکننده مستقیماً کالایش را عرضه می‌کرد و می‌فروخت؛ اما با گسترش صنایع و پدید آمدن مغازه‌های پرزرق‌وبرق حاشیه خیابان‌ها، بازارها جای خود را به این شکل از عرضه داده‌اند. دلالی رونق گرفته و ویتترین تولیدکنندگان را وارد کرده برای جلب نظر مشتری، محصولات را متنوع کنند. به تبع شکل خیابان‌ها، عادت‌هایی مانند خرید و گذران اوقات فراغت نیز تغییر کرده‌اند. با تولید کالاهای متنوع و نوآوری در عرضه آنها، فرهنگ مصرف‌گرایی به جامعه سرایت کرده است. به موازات آن که فضاهای عمومی در شهر مدرن از اهمیت بیشتری برخوردار شدند، مصرف‌گرایی ریشه بیشتری در فرهنگ مردمان دواند. مصرف، نیاز به مصرف هر چه بیشتر را به وجود آورد و به تبع، امکان زیستن به شیوه‌ای دیگر دور از دسترس نمود. به این شکل، افراد در کار و خرید خلاصه می‌شوند و به مرور احساس از خودبیگانگی و یأس آنها را آزرده می‌کند.

نتیجه‌گیری

دانستیم اشکال نوی معماری مدرن عناصر زندگی شهری را به سرعت تغییر دادند. از خانه‌ها تا معابر و حتی مصالح. معماری مدرن انسان را وادار به تطبیق با زیست‌گاهش می‌کرد و این تغییرات به آرامی نوع انسان کلان‌شهری و فرهنگ کلان‌شهری را پدید آوردند. خانه از مفهوم سکونت خالی شد و از بین رفتن مفهوم فضا، بر رنج آدمی افزود و خانه را به ماشینی برای از خودبیگانگی تبدیل کرد. شیشه شفافیت را به ارمغان آورد تا در نهایت در انفعال ذهن آدمی نقش آفرین باشد. و بالاخره تحولات اشکال مدرن خیابان، شهرها را به غایت عقلانی کرد تا فردگرایی و انزوا از یک سو و درک سطحی و کم‌عمق از سوی دیگر، دستاورد شهر عقلانی شده برای آدمی باشند. عناصر معنایی متناظر با تحولات هر سه عنصر، مشترکات فراوانی را به نمایش گذاشت تا بتوان در یک نتیجه‌گیری کلی مدعی شد که معماری مدرن شهری با تمامی مؤلفه‌های خود، معنای زندگی شهروند مدرن را در جهت از خودبیگانگی و شیء‌وارگی، تنهایی، درک سطحی، عدم آرامش، تکرار و پوچی دستخوش دگرگونی کرده است. تحولات معماری در کلان‌شهرها رنج حاصل از بی‌معنایی زندگی را بر شهروند خود تحمیل می‌کنند و انسان ناگزیر به یافتن راهی برای معنادار کردن زندگی خویش است. شناخت این تلاش و راهکارهای انسان، نیازمند مقاله‌ای مفصل خواهد بود؛ اما در اینجا به چند نکته بسنده می‌کنیم.

تلاش برای معنادار کردن زندگی در موقعیتی که تغییرات کلان بر شدت رنج انسان می‌افزایند، می‌تواند در دو سطح فردی و کوچک‌مقیاس و عمومی و بزرگ‌مقیاس پیگیری شود. تلاش‌های کوچک‌مقیاس را نیز می‌توان به دو بخش درونی و بیرونی معطوف داشت. تلاش درونی که زاده فرد انسانی است و حاصل نیروی زاینده‌ای که مظاهر معماری را متأثر سازد؛ و تلاش بیرونی که برآمده از گروه‌های کوچک است. اگرچه تعداد معمارانی که بناها را بر محور دو عنصر زیست‌بوم و انسان طراحی و اجرا می‌کنند زیاد نیست، اما این نمونه‌های نقض معرف کدها و الگوهایی است که معنای زندگی ساکنان را مورد توجه قرار می‌دهد. جای بحث از نمونه‌ها در اینجا نیست؛ اما



می‌توان به بنای مدرسه «نور مبین» در سمنان اشاره کرد. شاید بتوان بزرگ‌ترین مانع طراحی و اجرای رویکردهای تازه در معماری را محدودیت زمین و آلودگی‌های بصری شهرها عنوان کرد که در نگاه اول غیرقابل تغییر به نظر می‌رسند. اما با تأمل بیشتر درمی‌یابیم که تقریباً هیچ کشوری نیست که با دورشدن از مرکزیت، نتواند این موانع را پشت سر بگذارد. هنوز مکان‌های بکر و نیمه‌بکر شهری و غیرشهری زیادی وجود دارند که می‌توانند برای کارکردهای گوناگون طراحی و اجرا شوند و البته نیازمند امری مهم هستند: تمرکززدایی در سطح کلان حکومتی.

بنابراین، نه تنها سطوح فردی و کوچک می‌توانند در برابر هجوم بی‌معنایی قد علم کنند، بلکه اندیشمندان و سیاست‌گذاران با مورد توجه قرار دادن وجه درونی و نیازهای معنایی انسان قادرند مداخلات بزرگ‌مقیاس‌تری را رقم بزنند که موجب تحول در زندگی روزمره خواهد شد. بررسی‌ها نشان داده‌اند مداخلات تمرکززدایانه در سطح فردی و گروه‌های کوچک در جهان معاصر رونق گرفته‌اند و این نوید سرایت آنها به سطوح کلان است.



نظر
صدر

فهرست منابع

۱. احمدی، اسدالله. (۱۳۸۵). درآمدی بر جامعه‌شناسی زندگی روزمره. معرفت، (۱۰۳)، صص ۹۷-۱۰۶.
۲. اینگلیس، دیوید. (۱۳۹۴). فرهنگ و زندگی روزمره (مترجم: نازنین میرزاییگی، چاپ اول). تهران: گمان.
۳. برمن، مارشال. (۱۳۸۹). تجربه مدرنیته (مترجم: مراد فرهادپور، چاپ هشتم). تهران: طرح نو.
۴. حائری، محمدرضا. (۱۳۷۵). معماری معاصر، معماری مدرن، ساختمان‌سازی. گفتگو، (۱۳)، صص ۲۹-۳۶.
۵. حساس، نجمه. (۱۳۹۵). از خانه تا سیاه‌خانه... مطالعات هنر و معماری، ۲(۵۴)، صص ۱۰۱-۱۱۰.
۶. خرمشاد، مجید. (۱۳۹۲). شهر به شهر در تاریخ. سوره اندیشه. ۱۲(۶۸ و ۶۹)، صص ۳۰-۳۴.
۷. دامیار، سجاد. (۱۳۹۳). رابطه وجوه اداری انسان با عوامل هویت‌بخش در معماری. مسکن و محیط روستا. (۱۴۶)، صص ۱۰۶-۹۱.
۸. دوباتن، آلن. (۱۳۹۸). معماری شادمانه (مترجم: بهاره پژومند، چاپ اول). تهران: شمشاد.
۹. دهخدا، علی‌اکبر. مدخل خانه: <https://b2n.ir/r20300>
۱۰. زیمیل، گئورگ. (۱۳۷۲). کلان‌شهر و حیات ذهنی (مترجم: یوسف اباذری). نامه علوم اجتماعی، (۶)، صص ۵۳-۶۶.
۱۱. شارپور، محمود. (۱۳۹۳). شهر، فضا و زندگی روزمره (چاپ اول). تهران: تیسار.
۱۲. عمید، حسن. (۱۳۶۹). فرهنگ فارسی عمید. تهران: امیرکبیر.
۱۳. قربانی، قدرت‌الله. (۱۳۹۶). کانت و جعل معنای زندگی در دوره مدرن. نقد و نظر. ۲۲(۳)، صص ۴-۳۲.
۱۴. گاردنر، هلن. (۱۳۸۴). هنر در گذر زمان (مترجم: محمدتقی فرامرزی، چاپ ششم). تهران: آگاه.



۱۵. وبر، ماکس. (۱۳۶۹). شهر در گذر زمان (مترجم: شیوا (منصوره) کاویانی، چاپ اول). تهران: شرکت سهامی انتشار.
۱۶. یاراحمدی، امیر. (۱۳۷۸). به سوی شهرسازی انسان‌گرا. تهران: شرکت پردازش و برنامه‌ریزی شهری.
17. Adams, E. M. (2002). The Meaning of Life. *International Journal of Philosophy of Religion*, 51. pp. 71-81.
18. Auge, Marc. (1995). "Non-places" Introduction to an Antropology of Supermodernity (John Howe, trans.). London: Verso.
19. Lefebvre, Henri. (1991). *The production of Space* (Donald Nicholson-Smith, trans.). Oxford: Blackwell.
20. Lukacs, Georg. (1971). *History and Class Consciosness* (Rodney Livingstone, Trans.). Cambridge, Massachusetts: MIT press.
21. Schulz, Christian. (1979). *Genius Loci, toward a Phenomenology of Architecture*. New York: Rizzoli.
22. Stanford Encyclopedia of Philosophy. (2007). *Meaning of Life*. URL: plato.stanford.edu.



References

1. Adams, E. M. (2002). The Meaning of Life. *International Journal of Philosophy of Religion*, 51. pp. 71-81.
2. Ahmadi, A. (1385 AP). An Introduction to the Sociology of Everyday Life. *Ma'arif*, (103), pp. 97-106. [In Persian]
3. Amid, H. (1369 AP). *Dictionary of Persian Amid*. Tehran: Amirkabir. [In Persian]
4. Auge, M. (1995). *Non-places "Introduction to an Anthropology of Supermodernity"* (John Howe, trans.). London: Verso.
5. Berman, M. (1389 AP). *The Experience of Modernity*. (Farhadpour, M, Trans. 8th ed.). Tehran: Tarhe no. [In Persian]
6. Damiar, S. (1393 AP). Relationship between human perceptual aspects and identity factors in architecture. *Journal of Housing and Rural Environment*, (146), pp. 106-91. [In Persian]
7. Dekhoda, A. A. *Home entry*: From: <https://www.vajehyab.com/dekhoda/D8%AE%D8%A7%D9%86%D9%87>.
8. Dubaten, A. (1398 AP). *Happy Architecture*. (Pajoumand, B, Trans. 1st ed.). Tehran: Shamshad. [In Persian]
9. Gardner, H. (1384 AP). *Art over time*. (Faramarzi, M. T, Trans. 6th ed.). Tehran: Agah. [In Persian]
10. Haeri, M. R. (1375 AP). Contemporary architecture, modern architecture, construction, *Journal of Gotogou*, (13), pp. 29-36. [In Persian]
11. Hassas, N. (1395 AP). From house to blackhouse, *Art and Architecture Studies*, 4 & 5, pp. 101-110. [In Persian]
12. Inglis, D. (1394 AP). *Culture and daily life* (Mirzabeigi, N, Trans., 1st ed.). Tehran: Goman. [In Persian]
13. Khorramshad, M. (1392 AP). City to city in history. *Sura Andisheh*, 12(68&69), pp. 30-34. [In Persian]
14. Lefebvre, H. (1991). *The production of Space* (Donald Nicholson- Smith, trans.). Oxford: Blackwell.



نظر
صدر

15. Lukacs, G. (1971). *History and Class Consciousness* (Rodney Livingstone, Trans.). Cambridge, Massachusetts: MIT press.
16. Qorbani, Q. (1396 AP). Kant and forging the meaning of life in the modern era. *Journal of Naqd va Nazar*. 22(3), pp. 4-32. [In Persian]
17. Schulz, C. (1979). *Genius Loci, toward a Phenomenology of Architecture*. New York: Rizzoli.
18. Share'pour, M. (1393 AP). *City, Space and Everyday Life*. (1st ed.). Tehran: Tisa. [In Persian]
19. Simmel, G. (1372 AP). Metropolis and mental life. (Abazari, Y, Trans.). *Letter of Social Sciences*, (6), pp. 53-66. [In Persian]
20. Stanford Encyclopedia of Philosophy. (2007). *Meaning of Life*. URL: plato.stanford.edu.
21. Weber, M. (1369 AP). *The city over time*. (Kaviani, S, Trans., 1st ed.). Tehran: Enteshar Co. [In Persian]
22. Yarahmadi, A. (1378 AP). *Towards humanistic urbanism*. Tehran: Urban Processing and Planning Company. [In Persian]

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 رتال جامع علوم انسانی

